

سراج خلافت فائز سے شد بالعبین سنتہ الجماعۃ الیہ معائب ویراہ ہر پیدل جو نمودند و در
 حدیث الامیہ من قریش داخل و اصل سے فرمودند و تعرض ویرا کہ طعنہ بر رسول خدا
 صلعم نمودہ بود و عرض مصلحت تعبیر سے کردند و چہنیں موازنہ حال حاطب بن ابی بلتعہ
 یا زبیر و قصہ سراج خزہ معہ توجہات و شواہد عدم تعرض ہر دو سے سابقہ گذشتہ دیگر
 عبد اللہ بن ابی بن سلول و را و اکل اسلام کہ مسلمانان موڈب با و اب شریعت کہا
 یعنی نشدہ بودند حرفے مبہم در شان پیغمبر اگفت معلن بتفاق گفتہ شد و عمر فاروق
 در او آخر بعد رسالت کہ ہمہ مسلمانان بر ہم ایشان کامل لایمان شدہ بودند ایشان پیغمبر
 زمان کلمہ شنیع ات هذا الرجل لیجوز علانیہ گفت پس فعل عمر فاروق فاق از حرف
 مبہم ابن ابی و نظر اصحاب انصاف است اگر ابن ابی سلول مثل خلافت اب سواد
 خلافت کبری میگردید آیہ قرانی لیخرجن الاعداء منہ الا ذل کہ از وہ سرزودہ بود قول
 رجل من آل النضر تبیر کردہ می شود در تفسیر اخبار نام او متعنی می نمودہ شد چنانکہ
 نام شیعہ از شان نزول آیات کثیرہ ساقط کردہ ویر سر دیگران لیستند دیگرے
 در صدر اسلام ذوالنویسہ شبلی صحابی کہ گاہ گاہ حاضر خدمت حضرت نبوی میگردید
 و آو اب اسلام را نیک تعلیم نیافتہ بود چنانکہ مختصراً گذشتہ در تقسیم اموال آنحضرت
 گفت اعدل یا محمد لہذا اورا خارج از اسلام شمر وند و عمر فاروق دو تا مرتبہ در او
 عمر رسالت چنانکہ نظر و شانزودہ ہم و طرف سے و یکم اجتهادات عمر گذشتہ در تقسیم اموال
 فرمودن آنحضرت صلعم دخل و ادحالاتکہ این زمان برا کوملانان خدمت حضرت
 رسالت موجب تکمیل ایمان و صلابت ایقان شدہ بود ہم این تعرض عمر کار و
 بار رسالت و سنت ختمی نبوت از تعرض ذوالنویسہ و وبال گذشتہ بلکہ تعرضات

و تعرضات عمریه پیرایه عرض مصلحت که بارها سرزد شده اند از تعرض ذوالنویسره
 بدرجه قصوی اقیح و اشغ و افطع بوده اند که اگر عمر فاروق خلیفه کرده شده همه معاصب منکر
 کرده شدند اگر ذوالنویسره هم فائز بخلافت میگروید همه حامیان سرریغلافت اعتبار کشت
 حدیث مستورث داس خلفائی حودن بی تمیم بجا و الایمة من قریش تسبیح میفرمودند
 و از حد تو اترافزوده آنرا شهره افلاق نمودند و اصل سنت آنها خلافت پرستی است نه
 اسلام حقیقی و بقول صاحب تحفه که نواخته را تا پیدائخت در خمیر عقیدت قوم شامل
 شده است تا آنکه ایمان در حمایت عیوب خلفا نواخته شدگان خود با قدره ابرانیار
 معصومین میدارند و قول عمر را بهر وجه حکم نمی تقدیم انکارند نعم و یا الله من ذلک پس
 دعوی افضلیت مطلقه شرعیه بر او همین کس تا کس میدارند تا خلافت حقه بر اکتش ثابت
 سازند درین بحث می باید که از روز باز پرس حذر نمایند باید و التست که
 افضلیت مطلقه افضلیت رفیع و عیبیه است که بلا نص قاطع از حضرت شایع نیاید اجماع
 مردم هرگز متوهم نمی شود معاصب و مصائب و مشالب خلفا از زمان نام اسلام
 آنها تا آخر عهد رسالت بهین غایت بتسریب سنوات بقلم آمدند که چنانچه متقدیم بنحو شام
 بلوک و سلاطین سنی امید و غیره آنچه اخبار منصوصه از قرآن و سنت در شان آنها حاصل است
 متاخرین راه عقائد سرگردان کرده اند حال استرشدین بلا حظ آثار سالوار حضرت
 شیوخ ثلاثه نیک بنگرند که این همه آثار فضائل کدام سال بکدام ترویج با وفا فرمائی با
 وار و شده اند یا آنکه این تا متر و خاخر فضائل بعد خلافت بلکه آنها یافته شده اند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معیار دوم قولہ تم است هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما
 یتذکر اولوالالباب یعنی آیا آنانکہ میدانند و ارباب علم او آنانکہ متذکرند و جاہل اند
 برابر ہستند عزیز نیست کہ آواز کہے نمایند اصحاب عقل یعنی آنکہ ما بین عالم جاہل
 فرق نیک و صاحب عقل نیست و از جملہ وجوہ فضیلت عالم برین لایزال علم قولہ تم است
 وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون کہ علت خلقت جن و انس عبادت خالق
 عالم است و آن میسر و مقبول سے شود بغیر دریافتن معبود و چه طلب مجہول مطلق ناممکن
 است و علم بالتکلیف غیر کافی است قال الله تع یا ایھا الذین آمنوا آمنوا بالله صریحاً
 الایہ و غزالی فرمودہ کہ ایمان منہ تلین یا ایھا الذین آمنوا بر سبیل تکلیف بودہ بہت
 اولمہ یا ایمان بر سبیل علم بالاستدلال تکلیف دادہ فرمود کہ آمنوا یعنی ای اہل ایمان
 تکلیفی ایمان آری بخدا و رسول و یوجد لائل عقلی فعلی ذک عبادت اولمہ کہ علت
 خلقت انسان است موقوف بر علم و کمال معرفت ظاہر شد و انبیاء و مقلقاہ مرسلین
 پس بتعلیم عبادت اولمہ آمدہ اند نہ برکے نظام مملکت پس ہر کہ از خلق را این عرفان
 نداد و عبادت او بنا بر رسم عرفی موباشد پس از منبتی مفہوم گردید کہ کسیکہ جاہل را مقدم
 دارد و فضیلت دہد خود را لایعلم و ناواقف است و در بیجا ضرورت است کہ نبندی از شان علم
 و اہل شان علوم لدنی و قائل سلونی قبل ان تفقدونی حالی تا ہم از حضرت طاہر امام ابو جعفر
 محمد باقر در تفسیر این آیہ مروی است کہ عمرو و انما نحن الذین یعلمون والذین لا یعلمون
 عن ذنابنا اولوالالباب یعنی فرمودہ اہل البیت الذین یعلمون ہستیم و ذنابنا
 الذین لا یعلمون اند و شیعیہ ما اولوالالباب سے باشند انہی و اولمہ شائد در شمار

علوم اہل بیت نبی چندین آیات نازل فرموده است و کسے و مخصوص علوم خلفاء
 مدعی تشدہ کہ آیه کوچکی در حق آنها آمده از انجیل و در شان ایشان معصومین آمده لایعلم تاویل
 الا الله والذراستون فی العلم یعنی تاویل قرآن احدی نشد اند مگر خدا و راستین فی العلم
 و تفسیر این آیه از حدیث نبوی ائی قائلت علی تنزیل القرآن وانک تقائل علی تاویلهما
 كما رواه البغوی طاسر تراست کما یاتی و جناب میر علیہ السلام فرموده اند ان الذین
 زعموا انهم الذراستون فی العلم و تناکذ با و بقیة علینا ان رضنا الله و ذمهم اعطانا و محم و اذخنا
 و اخرجهم کما فی بیج البلاغ یعنی کجا پیدا آنا که زعم نموده اند که ایشان راستین فی العلم
 سوی ما هستند این زعم کذب و لغاوت بر ما است هر آینه اولقا ما را بدین منصب پرورج
 فی العلم بلند ساخته است و ایشانرا گذاشته است یعنی شرک داشته است و ما را عطا فرمود
 و آنها را محموم کرده است و ما را داخل فرموده و ایشانرا خارج نموده است و موکداً این معنی
 مذہب است که شهرستانی در منع تاویل بتایر مذہب است سلف او شان است که مقولہ صحیحیم گفته
 و لا نعرض للتاویل تا توقعنا فی تفسیر الآیة و تاویلها الامرین احدھا المنع
 الوارد فی التنزیل فی قولهم تع قاما الذین فی قلوبهم زلیغ یتبعون ما تشاء الا منه
 ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویل فحق بختی زمن الذلیغ و الثانی ان التاویل امر مطنون
 بالالتفاق یعنی سلف اهل سنت فرمودند که ما بتاویل آیات متوجه نمی باشیم
 جزین نیست که بالتوقف بدو وجه نمودیم در تفسیر آیات و تاویل آنها یکی از ان دو منبع در
 قرآن وارد است فی قوله تم و ترجمه اش آنکه لیس آنا که در قلوب ایشان کجواست پس
 بمتشابهات از ان اتباع مومنانند بخوابش فحق بخوابش تاویل آن لیس گفتند که
 ما از زلیغ احتراز می نمایم و وجه ثانی آنکه تاویل بالالتفاق امر ظنی است انہی ازینجا

واضح شدہ کہ ایہ متسنین و خلفاء راشدین این بزرگان دانش علم نبودند و در تبتعالیہ
این امر خلف ایشان و سلف ایشان امر تاویل را طعن نہ گویند بلکہ این ہم واضح شد کہ
این بزرگان بوجہ تعلیم نیافتن تاویل از نصف علم قرآن محرم مانند واستنباط احکام
از قرآن موقوف بر علم تاویل و تفسیر است و بحالت عدم علم تاویل فوائد استنباط از دست
میرود و حال آنکہ او تمہ استنباط را مخصوص بحضرت پیغمبر و اولی الامر فرمودہ است فی قولہ
و لودودۃ الی الرسول و الی اولی الامر منہم لعلم الذین استنبطونہا منہم ازینجا بوجہ
ندریافتن علم تاویل و استنباط منصب اولی الامر نیز از دست برقت کما تری و
والیضاح واضح در تخصیص علم تاویل بعترت نبوی جمیل صلعم حدیث پیغمبر است کہ فرمود
یا میرالمومنین علی بن ابیطالب انک تقابل علی تاویل القرآن کما قلت علی تنزیلہ
کما رواہ الخطیب الخوارزمی فی کتاب المناقب و امامہم بیہقی فی شرح السنن و ابن طلحہ
الشافعی فی مطالب السنن و ابراہیم بن دینیل فی کتاب صفین و نقلہ عنہ ابن ابی
الکھدیم فی شرح تہج البلاغہ و این نص میرہن است کہ امیرالمومنین بعلم تاویل باصحاب
زیلع مقاتلت کردہ اند و هیچ خبری و اثری وارد نشدہ است کہ شیوخ ثلاثہ عالم علم تاویل
ہستند تا افضلیت ایشان بدان بر دیگران موہومے گردید پس حقیقت دعویٰ حسینا
کتاب اللہ ہم منکشف گشت کہ محض بغرض دفع و خل و دفع وقت گفته بود و از انجمل
آیہ و من عندہ علم الکتاب است کہ ایشان شاہ مروان در مکہ نازل شدہ کما فی الحدیث
و غیرہ و ہرگز علم قرآن است او جمیع حقائق و دقائق محکات و مشابہات و تاسخ و منسوخ
و عام و خاص و مطلق و مقید قطاہر و باطن معانی قرآن را نیک میدانند تا آنکہ بار بار
معترف بقصور افضلیت بودہ میگفت گشت بخیر کم و علی فیکم کما فی التحدی للہوی

را مجبور ساخت و هو قدر که عمر عمر بن عمر ابو بکر سیافز و و مجبورالتش بمنصه ظهور جلوه گر
 شده است و از انجمله در تفسیر اتفاقان است سئل ابو بکر عن قوله تع وفاکمة و ابان
 حال ای می آید تظلتی و ای ارضی تفتنی بان قلت فی کتاب الله ما لا اعلم یعنی کدام اسم
 بر من سایه نماید و کدام زمین مرا پنهان کند اگر گویم و کتاب خدا آنچه را که من نمیدانم
 نهی و از انجمله حدیث اصحاب سنن اربعه و اما هم مالک است عن قبیه قال جلوت
 لجدت الی بنی بکر تسالهم میراثها فقال مالک فی کتاب الله و ما علمت لک فی منه بنی الله
 صلعم شیئا فارحی حتی اسأل الناس کما فی تاریخ الخلفاء منہا و فی الصواعق المحرقة
 یعنی جده موتی میراث خود را از ابو بکر پرسید فرمود برائے تو در کتاب خدا نیامده و
 پذیرم برائے تو در سنت رسول خدا صلعم حال ابرو تا آنکه از مردمان بی پرسم انبوی پس
 اقرضوا بکفر ابو بکر را بکتاب است باطل بر ایدم آنچه در استخلاق خلافت او کمال
 نازش میگویند که رسول خدا صلعم ابو بکر احکم ناس جماعت داد و فرمود یوم القوم اقروهم
 بکتاب الله ای اعلمهم بالقران کما فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و ازین روایت حال
 تو فعل ابو بکر در علم حدیث هم نمایان گشت و از همین وجه است که در کتاب اصول تحفه
 الاحیاء شرح نور الالوار مذکور است ما لم یکن ابو بکر معنادا بالروایة یعنی ابو بکر عاونا
 بر روایت نمیداشت یعنی احادیث نبوی او را محفوظ نشود یا آنکه علی بحدیث نداشت و این
 اعتراضات با و از بدیل میناوسی گنان میباشد که ابو بکر منصب صدیقیت برگزیدند
 چنانکه در تفسیر عزیزی بر آیتهم فی العالمین بشاه عبدالعزیز دهلوی مذکور است که صدیقی
 آنست که صاحب قوه قدسیه و نظریه باشد و در کتاب الله و سنت بکریه میساج
 نماید انبوی لخصا و ازینجا معلوم شد که تطویق و بکواب مسائل شواهد بکار نیامدی

حتی کہ از دیگران سے پر سید و این کاشف احتیاج او است نظر بران جا خط عثمانی
 در رسالہ خود می نگار و وقد اجتمعت الامة علی بان العلماء من اصحاب رسول الله
 صلعم الذین یؤخذ منهم العلم كانوا اربعة علی بن ابي طالب وعبدالله بن العباس
 ابن مسعود و زید بن ثابت و قالت طائفة عمر بن الخطاب فسالتنا الامة من اولی
 بالقدم اذا حضرت الصلاة فقالوا ان النبی صلعم قال یوم بالقوم اقرأهم ثم اجتمعوا
 علی ان الاربعة كانوا اقرأوا کتاب الله مع من عمر فسقط ثم سالتنا الامة ای هؤلاء
 الاربعة اقرأوا کتاب الله واقفه لدنیهم فاختلفو فوقفنا هم حتی نعلم ایتم اولی بالامامة
 فاجمعوا علی ان النبی قال الامة من قریش فسقط ابن مسعود و زید بن ثابت و بقی
 علی بن ابي طالب و ابن عباس فسالتنا ایما اولی بالامامة فقالوا ان النبی صلعم قال
 اذا کان عالمین فقیهین قرشیین ناکبرهما سنا و اقدمهما هجرة فسقط عبدالله بن
 العباس و بقی علی بن ابي طالب حتی بالامامة الخ یعنی ہر آنکہ امت نبی اجمع
 فرمودند کہ علماء اصحاب کہ از ان علم دین اخذ کرده شد چہارتا بودند علی و عبد اللہ بن عباس
 و ابن مسعود و زید بن ثابت و طائفہ گفت کہ عمر خطاب نیز از انہا است پس سوال کردیم از
 امت کہ کدام اولی بالقدم است برائے امت جماعت کہ فرمود رسول خدا کہ انما اقوم قاری
 قرآنہا باید پس امت اجماع کردند بر آنکہ این اربعہ قاری تر بکتاب اللہ هستند از عمر خطاب
 پس عرض ساقط ماند باز و ان کریم از امت کہ کدام در ان اربعہ قاری تر بکتاب اللہ و فقیر
 تر بدین خدا است پس اختلاف کردند پس موافقت نمودیم باہنہا کہ بدانیم کہ کدام ہر اولی
 تر و ایشان برائے امت است پس اجماع نمودند کہ رسول خدا صلعم فرمود کہ الامة من
 قریش پس ابن مسعود و زید بن ثابت ساقط گردیدند و علی و ابن عباس باقی ماندند

پس برسيديم که کرام ازان هر دو اولی بالامامت است گفتند که رسول خدا صلعم فرموده که هر گاه
 هر دو عالم و فقیه و قرشی باشند پس اکبر ایشان در عمر و اقدم آنها در جهاد و هجرت اولی بالامامت است
 می باید پس این عباس نیز ازین خارج ماند و علی بن ابیطالب باقی ماند که او اولی و حق
 بالامت است. انتهى ازین کلام ولایت و لزوم و حجت و آنکه در و بنا بر قایل می باشد
 بیکی آنکه ایوب که بعد از آن از جمله او بود و آنکه از جمله او بود و آنکه از جمله او بود
 انزل بودن این هر دو با جمیع امت در این شریک و دیگر که در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 ایشان است که از آن عالم است که در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 اجتماع منزلت و جمیع امت در این شریک و دیگر که در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 همان مثل و آید که در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 در وقت و در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 و این عباس گفت ما علم برتر از آنکه از جمله او بود
 سورة النصر و فتره شیعیه است که در آنجا باقی ماند و آنکه از جمله او بود
 جایزه با قول قیاسی و بر آنکه از جمله او بود
 در ایشان را بر قتال با تعلیم فرموده اند که قتال علی بن ابیطالب برنا و اول خدیو است
 و قتال خلفه بر خزان کسری و قیصر چنانکه لفظ خیر آنکه امام هم بدین شرح است
 از ابوسعید الخدری آمد که از آنکه از جمله او بود
 که آنکه از جمله او بود
 و آنکه از جمله او بود

و آنکه از جمله او بود

پس ازین قتال را سخن فی العلم بودن ولایت ما پ ثابت گردید آنچه در کتاب است و بر
صحایه حدیث اذا فتحت علیکم خزائن قادم والیوم ای قوم انتم الخ مشهور نیا
طی است نه بجایم دینی کما فی المسلم و ماورا کونک موافق عرفان این بزرگواران
با امیر المومنین در امر نماز می باید کرد که اوله جائز و صحیح نماز صدیق و رفیق و غنی فقره مگر
در آنچه اولیک استرید صلوته و مفضلین مبین کرده است و امیر المومنین نمازی می خواند
که دوران حال در ولایتین و بر آوردن پیکان از پائے مبارکش محسوس نگردد چنانکه
در شفا کون لغایت طاشکیری زاده مذکور است ان علی بن ابی طالب صهباتی بعض
الغزوات یسهم فبقی نصله فی یدنه بخروج ید فی فصل اختراجه فی فصر و احثی اشتغل
با الصلوة فاخرجوه ولم یحس ینک و در حال نماز عمر خطاب جیل الحدیث اما هم
بجاری آورده قال سمرانی لا یجوز حیثی و اتانی الصلوة یعنی عمر گفت که در حال نماز
بجبریز لشکر خود شاغل و یا ششم پس این است مراتب معرفت و عرفان علی و عمر ^{علیهما السلام}
قرین که مابین علم ایشان اشتراق قراوان از بعد زمین و آسمان ظاهر و عیان است
و فی نفس الامر از هر بگر متفاوت از حد قیاس افزون و از اندازه خیال بیرون است
که این مرد خدا چه محبت در از دنیا زدند ^{شبهه} شیهه بر آینه است که در حال آینه است
روحانی و جسمانی شیهه بید و آنکس ایامی از خورشید است که سوا از طریق ^{شیهه} شیهه
و خالی الذهن از آواب شریعت و شبهه بهره از ذائق معرفت چنانکه شاهره که در وقت
آن معیور و در حال نماز که اس العباد است استیجاب ^{شیهه} شیهه اگر در وقت نماز
بسیار بود حال آنکه علت خلقت ^{شیهه} شیهه یاد است قال و من ^{شیهه} شیهه و از نفس
الایعبد ^{شیهه} شیهه پس قبله نماز ^{شیهه} شیهه مانند خود ^{شیهه} شیهه ^{شیهه} شیهه

ازین من لایبالی توقع هدایت یافتن و بخطوات و معرفتی خود را در مفاک ظلمت انداختن
 است زیرا که **س** او خوشترنگم است که برهبری کشته چه خوش گفتند **س** شاخ
 آهواست برات عاشق به او از ان برگ و بر می خواهد و حقیقه **س** آنکه بالقلب
 با خدا باشد از بیوی استنا شده باشد هر که با ملک ز رهوس وارد با یقین از
 خدا جدا باشد موافق در فضائل چنین کسان بالنفس پیغمبر زمان شاه مردان که
 سلوئی قبل آن تفقد و فی میفرمود کما فی الصواعق و آیه تطهیر در شان او طیب اللسان
 است چگونه می تواند چه بر کلان انا الخالفة می گفت کما فی کنز العمال قال این
 الاعرابی ماوی ان اعرابیا جالی ابی بکر قال انت خلیفة رسول الله صلعم قال
 انا الخالفة بعد اى القاصد و می گفت و ددت انی سأنته (رسول الله) فی
 من هن الامم فلا تنازعته اهله و ددت انی كنت سأکت هل للانصار فی هذا
 و می گفت اقبونی فلست بخیرکم و علی فیکم کما فی تذکره خواص الامم لیسط ابن الجوزی
 و فی سر العالمین لانا هم الغزالی و بر تساوت قلبی معترف بود کما مضی علی صفحه بهم
 و از احکام شرعی تا بلد آمد حتی که معنی کلامه بنید است آنچه در قران است و قائل بود
 علی لهلك عمر از شدت اختلاف قلبی و شکلی بودن در ایام خود متروک ماند کما مضی
 انفا علی صفحه ۵، و ۶، و ۷، و در خلافت خود با همه اشکاف متخلف و اجماع است
 شکک، بوجه می گفت انا ام خلیفة کما فی تاریخ الخلفاء للسیوطی و از احکام
 شرعی از شدت انهاک و صفق اسواق محض جاهل و غافل و قافل مانده و سهالی
 در کتاب صحیح مذاق شرح منار گفته و معاویة و نحوه لم یکن مجتهدا و کیف یكون
 من اشتبه علیه صتا الربا و غیرها مجتهدا و کسانیکه بسیار از مسائل شرعی

تا بید باشند ایشان چگونه میباید باشد فضلا عن الخلیفه متوهم میشوند **ع** علی نور است
 و آنها خاک و خاک کوبه چه نسبت خاک را با اعلم پاکسید علی شیر است و ایشان بزولان
 اندر علی علم نماند جاهلان اند چنانچه گذشت و اندک از آنها میباید شنیدند در بخاری
 در باب الخروج فی التجارة ما ثور است که عمر گفت اخفی علی من امر رسول الله صلعم
 الهانی الصفی بالاسواق یعنی مسکه اذن طلبیدن قادم با اهل خانه برین مخفی ماند
 از حکم رسول خدا صلیع و شاردن بازار مشغول داشت و ترجمه تمام این قصه است که ابو موسی
 الاشعری بدار الخلاقه عمر اذن دخول طلبید اورا اذن میسر نگردید گویا که عمر مشغول بکار
 است ابو موسی واپس گشت هر گاه عمر از کار فارغ شد ابو موسی را در یافت گفت که
 واپس فرستید و با طلبید ابو موسی گفت که مایان امر کرده شده بودیم باذن طلبیدن
 عمر گفت درین باب گواه بسیار پس ابو موسی بجلس انصار رفت و از آنها سوال در تصدیق
 اذن فرود انصار گفتند که کسی از ما بر ایسے تو شهادت نخواهد داد مگر اصغر و خرد ما ابو
 الخدیری یعنی باین مسله مشهور بزرگان چه شهادت بدهند این مسله اذن خردان مایز
 سیدانش پس ابو سعید تصدیقش نمود در الوقت عمر گفت اخفی علی النبی و امر خفی در قول
 عمر فاروق هذا اخفی علی من امر رسول الله این است که خود بدولت جاهل از قرآن
 بود و من القرآن والسنة تمیز نمیفرمود چه امر استیذان در آیه و اذا بلغ الاطفال منکم
 الحلم فلیستأذوا کما استأذن الذین من قبکم الایه وارو شده ذکر آن اگر در حدیث
 است تفسیر آیه می باشد اصل سنت آنچه بوحی غیر متلو بود و غیر از قرآن می باشد و این
 جهل از کمال جهل خلافت است از علم قرآن فافهم و از کثر العمال در روایت طول
 مذکور است که مابین ابی بن کعب سید القراء و عمر خطاب در وقت این نزاع افتاد

ابی فرمود مشغلی القرآن و مشغلتك الصفتی بالاسواق و لیس لك عمل الا الصفتی
 بالبیع یعنی مراقبان مشغول داشت و ترا و عمر خرید و فروخت بازار مشغول داشت
 و صفتی بمعنی دست بر دست زدن است که وقت بیع و شرآ با کع و مشتری میزنند
 که خرید به بالعت با ختام رسید و عمر و جواب و دور حال عجز و قصور علم قرآن بابی بن کعب
 همین میگفت که الهامت بالاصفتی بالاسواق و در صحیح بخاری باب الجوزی مروی است
 عن ابی الدرداء قال کتبتا بکتاب الجوزی معانیرة فانما کتاب عمر بن الخطاب قبل موته
 خمسة و ثمانون اذی محرق من الجوزی و لم یکن من اخذ الجزية من الجوزی حتی
 یومئذ بنی بن عوف ان رسول الله صلیم خلقها من جوسن شهر کلبیا
 سیاسة هر آ؟ هر خطاب از جوسن جزیه یعنی گرفت تا آنکه سید زحر بن عوف گوهری
 را که رسول خدا صلعم از جوسن جزیه اخذ می نمود و بهیچل فاروق در مسائل جزیه
 فتیله زیاده از آنست که احصاء آنها کرده شود حتی که شدت نایدی او از احکام است
 بران آورده بود که رجوع بصحابه میفرمود قول اولاد بنی امیه که فی کتاب المعنی
 نقاشی عبد الجبار المعزلی فی شرح المواقف و فی مطالب السؤل و قول عمر
 و ما من معضلة الا لها ابوالحسن کافی التصواتع بدیر شهرت رسیده در
 مثل گروه است و قول عمر لایب و الدروی معضلة بین ابی البرص و قول
 اعوی بالله ان اخیتر فی فومل کفیم باب الحکی که در جوسن است اما جوسن
 فرمود ان کتاب ابی بکر و زینب باقی سیرة الشریفة السمی جوسن است و سید
 قوریه ابی ابقالی است: بد ناسی که اولاد فی بلد است نیه مخاطب جعلی است
 از ائمه العمان و جوسن و جوسن در شرح جامی قول عمر لعنه ان ضرب الشیء است

که قضیه و لا ابا حسن لها و در حدیث آمده است عن ابن عمر قال قال الامام ^{الضیف}
سالم بن لعین من یناج الی غیرہ فی امور الدین کما فی مودۃ القرین للہمدانی و قول عمر
لو لم یعد ذہلك عمر کما ہونی رجال المشکوة و کثر العمال و ازالہ الخمار و لالت یرجل
وے دار و قاضی فضل جو ابی را و لو کلا علی ہلک عمر معرفت شدہ و الجلال الباطل
میگوید انما رجوع عمر الیہ کرجوع الایمۃ و الولایۃ العدل الی علی الامامۃ یعنی ہر
آنکہ رجوع آوردن عمر علی مرتضی مثل رجوع آوردن ایبہ و والیان عادلین بعد از
امت است انتہی ازین اعتراف فضل بر نیاید سے عمر از احکام شریعت واضح شدہ کہ
قاضی مذکور و اولیائے و سے عمر امثلہ لایۃ عدول و ملوک فحول می دانند و فرقی مابین
فرضین است زمین قدر در شرائط امامت است کہ حضرات امامہ ہر کسی را کہ سر بر آرائی
سلطنت و خلافت بود امام از آنکہ عالم و عادل بود یا قاسق و جاہل یا شد امام و احد
الطاعۃ و امور دین میدانند کما فی العقائد للنسفی لا یحتزل الامام بالفی و انتہی
و کہانی شرح المقاصد و فرقہ خاصہ بصدیق آید و حج لنا منہما حجۃ نبوت
یا مرنا بکے امام واجب الطاعۃ و وارثند کہ او اعلم امت صابریہ و در حقیقت
و انعت حضرت رسالت است و اساس او بر تقوی تخم نایبہ است پس زمین
امام افضل الخلق علی الطاہرے باشد و ماخذ این شرائط را تو امام و تالیف امام
آیات قرآن ہستند کہ اذکر ہانی بتعمید الاخبار و تعدیل الیہ اذیر اماما پیر
انرا و ینجا حالی می نامیم قال اللہ تع و الذین اتقوا و امنوا بآیۃ اللہ و ذکر آرزو تقوی
بین المؤمنین الی تولیہم لا تقم فیہ ایدئ المسجد اشہب کما بال تقوی من اولی الامر
احق ان تقوم فیہ یعنی و آنکہ اخذ کردن از مسجدیہ بر آنکہ اولی الامر ہستند

مومنان بر الی قوله لیسجدوا تسبیحا و در آن البته مسجدی است که اساس او بر تقوی است
 است از اول یوم یعنی از ابتدا عمارت است و او را بنا است که در آن قیام فرطی آید
 و این آیه مستنبط است که امامت امیرالمومنین علی بن ابیطالب که اساس او ولادت
 و اسلام ازین اول یوم بر تقوی و پرستشگاری بود و واجب است که اختیار سازند که حضرت
 ولایت منزلت مثل طهارت و طیب ولادت انبیا و مرسلین صحیح النسب اند و
 طریقه العین میلان بکفر و بیسبب اصنام مفروده فیهو احق ان تقوم خلقه و انکسایک
 از بد و فطرت اساس علی التقوی نداشته اند و ولادت از اسلام احق که از او اول انبیا
 سرسجد اصنام تا القراض حصه کثیر عمر خودشان مانده اند فهم الذین اتخذهم الناس
 ضرارا و اعتصابا و لفرقا بین المومنین الموقنین الذین زلت اقدارهم فی اول یوم
 تم رجوع الی علی مع الحق و الحق مع علی فلا تقوم خلقهم ابدا مگر حضرات عامه ازین شرکاء
 امام بلا حظ فقدان اوصاف در خلق اعزل نظر فرموده بحرص مسلک شیعیان یک شرط
 افضلیت بهر شیوخ یا رسوخ اعدا دارند و آنچه در شرکاء امام منضبط فرموده بلکه
 در کتب عقائد گفته اند که افضل الخلق بعد نبیها ابوبکر الصدیق کما فی العقائد للنسفی
 اما اهتمام ما در تقی افضلیت و این استنباط صحیح الا تطبیق و المصدیق است چه در
 یرای مسجد ضرورت اساس علی التقوی لازم آمد پس بر آنجا امام افضل نام که از سبب
 رتبه او اعلی و ارفع است که عرفان قدر مسجد موقوف بر هدایت اوست لامحال این ضرورت
 اساس علی التقوی لیهی بوجوه اجری و اولی بود که از مساجد یرای امام نام و
 افتاد و ازینجا است که مسلم و آشته اند که خلیفه النبی بعد افضل الخلق است و مولاهم
 المعنوی فرموده است مسجد ابدا یارب کل یوم مسجد اهل بصیرت دل بود

در دل امام در علم است که جاری موحود و این شمره فضیلت امام بر مساجد و ملائک
 و ائمه دارد و قدر جاری القرآن و اقی فضلتکم علی العالمین یعنی شایسته است بر ائمه
 علیان فضیلت داده ایم و در عالمیان مساجد هم داخل اند و امام امام از منی است بر ائمه
 افضل است پس بر مساجد و اولی افضل ثابت شد لهذا استنباط آنکه صدر صحیح
 المصداق یوجز اجری بر آمد فعلی و لک هم امام باور یعنی فضیلت آنهاست ضرورت است
 بعد از آنکه امثال قاضل فضل خلفا بر خودشان مثل ولله العذل تسلیم داشته اند و
 آیتهم فی العالمین در عقیده ششم تحفه اثنا عشریه میفرماید اهل سنت گاهی امامت یعنی
 باو شایسته و ریاست نیز اطلاق کنند الخ و در عقیده دوم میفرماید که جهاد فی سبیل الله
 مقصود از غضب بادشاه است انتهى اندرین حالت است امام در یعنی علم خلفا مانند فی ندیه
 بر یک کلام بلاغت نظام این الخطاب با مقام میوایم که بر اسرار باب بصیرت یک نکته
 کافی است شود حاکم و مستدک آورده ان عمرو بن الخطاب خطب لئاس فقال
 من اراد ان یسأل من القرآن فلیات ابی بن کعب ومن اراد ان یسأل من
 المعام والحدال فلیات معاذ بن جبل ومن اراد ان یسأل من المال فلیاتنی
 فان الله جعلنی خلافا لثقله عنه صاحب ازالة الخطاب و درین خطبه نگفت فان الله
 جعلنی اعلم فی الدین و اقدم فی الصالحین و افضل منکم فی قرآه القرآن البین و
 این امر ظاهر است که فضیلت و افضلیت بر کسی خازن اموال و رقاقون شریعت
 نامعتبر است و ازینجاست که امیرالمومنین ع فرمود **رضینا قسمة الجبار فینا ان علم**
وللاعد اموال و ان یمن مال است که عمر فاروق معترف بان شده بقوله فان الله
جعلنی خازن اموال و لا اعد اموال مشیر است که او دشمن خاندان نبوت و نه مک

کمال و دولت یورو و او تم فرموده و من کان یرید حرث الدنیا فلیؤت منها و مالہ
 فی الاخرة من نصیب و ای التثنیة حدیثی کہ صاحب صواعق محرقة از ابن عدی
 آورده کہ رسول خدا صلعم فرمود علی یعیسوی المؤمنین و المال یعیسوی المنافقین
 فان حدیث عمر لعیسویت وی بال ظاهر شد پس او من ماندا منافق قندیر و احفظ
 اما بر بیان شدگان رمل حمایت بخلافت اصحاب خلافت و سوختگان بقض اہل بیت رسالت
 بفرمانے کبریت کلمہ تخرج من افواہم گفته اند چون حضرت مرضی در خطبہ مجالس
 شیخین حاضر شد و در مسائل فقہیہ مشارکت میکرد و در ابہات علم حدیث استوار نمود
 است از شیخین چنانکہ از شیخ قرآن احوال ظاہر می شود و معہذا از مکشورین نیست اہل
 کلامہ و لا یلتہی ملائم و این بقول پریشان بدیرہ البطلان بچندین بران است اول
 آنکہ حدیث ثقلین کہ در ان ای تادک فیکم الثقلین و قوله صلعم فکذا تقد مؤہا فتہلکوا
 و لا تقصروا و عاقبتہم لکوا و لا تعلمون فایم علم منکم است کافی الدر المنثور و فی الصواعق
 المحرقة مستداعن الطبرانی و فی جواب العقیدین ایضاً پس این نص می بین تا متر مقولہ ویرا
 باطل ساختہ و خرمن بالازنی ویرا سوختہ است دوم آنکہ علم اہل بیت نبی و ہی است
 ایشان کے محتاج اکتسابی سے یا شد چنانچہ در صحیح بخاری و در کتاب الزکوٰۃ از ابو ہریرہ
 مروی است قال کان رسول اللہ صائم یوتی بالتمر عند صرام النخل فیحیی ہذا بتمرۃ
 و هذا من تمرۃ حتی یمیر عندہ و ما من تمر فجمال الحسن و الحسنین یلعیان یدلک
 بالتمر تلخذ احدھا تمرۃ فجعلھا فی فیہ فنظر انبیا رسول اللہ صلعم و اخرجهما من
 فیہ فقال اما علمت ان آل محمد لا یأکلون الصدقۃ و ما یصل بتمر اہل بیتنا ای صدقہ
 بحضور آنحضرت آورده شدہ حسین بآن بازی میکرد و مدیہ کہ از ایشان باب خرما

در دین گرفت آنحضرت صلعم بید و از دین و سه بیرون آورد و فرمود یا علم نداری
اینکه اولاد محمد صدقه بنخورند و در سنن داری از ابوالسلیح چنین لفظ مأثور است و از ابوال
هریره بروایت شعبه بدین لفظ است قال اخذ الحسن بن علی ثوبه من تمر الصدق قال
فجعلها فی فیه فقال المنی صلعم کخ کخ الفها اما شعرت انالانا کل الصدقة و مضمون
هر دو خبر ابوهریره واحد است و تفاوت لفظ این قدر است که در یک حدیث مذکور است
که رسول خدا صلعم ترا از دینش بر آورد چنانکه از اطفال صغیر السن بیرون می آوردند
و این معنی دلالت بر صغر سنی بخورزاده می نماید و مومنان قوله یلعیان بملک است و در آن
لفظ علت وارد شده آنچه مفید معنی علم صغیر السن است و در حدیث ثانی لفظ کخ کخ
الفها و لفظ اما شعرت وارد است و این هر دو بر شعور صغیر السن دلالت دارند حال
باید شنید که شیخهم فی الاسلام در فتح الباری تحت این حدیث بخاری در معنی اما علمت و
الاشعرت میفرماید آن وجه ذلک انهم لیسوا کغیرهم بل هوای الحسن فی حدیث
السن کان یطالع اللج المحفوظ لان علومهم لدنیة موهبة لا کسبیه حتی یتوقف علی
کسبه و یلویغدا لی السن الذی یمکن فیه الکسب یعنی وجه اما علمت فرمودن آنحضرت
لی طفل صغیر السن آنکه اطفال پیغمبر مثل اطفال غیر خودشان نبوده اند بلکه حسن مجتبی
درین صغارت سن مطالعه نوع محفوظه میکرد و بسبب آنکه علوم اربلیت بتبعی لدنی و
و هبی میباشند نه آکسبانی تا آنکه علم ایشان بکسب علم نمودن و با نفع شدن بکسب آکسب
در این سن مکرر بود متوقف بود بر آنکه طغی این آنکه طغی وی مطالعه لوح محفوظ فرماید
و خور از نایب ان امت در حضرت علم روجوید چه قدر درین دعوی زبان درازی
است حال آنکه حضرت زین العابدین علیه السلام فرموده الحسن و الحسین سیدان شباب

اهل الجنه و ایدها خیر منها و خیریت مراد افضلیت است و آن حاصل نبوت
مکرو قتیکه علم و بی بالائسے علم مفضل نذار و موندایم معنی در فصول مہم این اصبا
مالکی در فصل علم و شجاعت امام حسین مذکور است قال بعض اہل العلم علوم اہل البیت
لا یتوقف علی التکرار و الدرر و لا یرید یوم فیہا علی ما کان الایم المتعاطبون فی
اسرارہم و المحدثون فی النفس منی معارفہم و علومہم عجیبہ عن الادراک و اللمس و
من اراد سترہا کان کمن اراد ستر وجه الشمس الی قولہ فہم یرون عالم الغیب فی عالم الشہاد
و یقفون علی حقائق المعارف فی خلوات العبادۃ الخ ما اقاو ملخص آنکہ علوم اہل بیت
بزرگوار و درس متوقف نمی باشند و ایوم زیادتی در علم ایشان از ایوم گذشتہ نمی شود
برائے آنکہ ایشان مخاطب اسرار الہی و محدث ملائکہ ہستند و معارف ایشان از ادراک
مردم بعید است و ہر کہ خواہد کہ پوشیدہ نماید علوم آنها را گویا روسے شمس را پوشیدن است
ایشان درین عالم غیبی رامی بینند و بحقائق معارف و خلوات عبادت و او آگاہ میباشند
و صاحب و راساۃ اللبیت در تفسیر حدیث الثقلین فرمودہ و ہما کایۃ الاثنی عشر
من اہل البیت و میدۃ نساہ العالمین لا شانہ فی کونہم معصومین و قبل از ان
آورده و ما اجمع علیہ السلف و الخلف من غزیرۃ علوم ہذا العدد المبارک و خریم العوائد
و ما اخصوا بہ من المزاہا الباہرۃ من بن سائر الرجال الابطال علی معاصرہا فی کل
یتبعن باہم الاولی بصدق احادیث التمسک علیہم من غیر ہم انتہی یعنی دوازده امام
و بناب سیدہ اناہل بیت اند و مع شہد نیست کہ ایشان معصوم ہستند و سلف و
خلف الفاق دارتدیر کثرت و بسیارے علوم این عدد مبارک الہم و کذا فی مطالبہ
السؤل لابن طار و مودۃ القذافی للہدنی و فی کتاب المناقب لابن المغازی سوم آنکہ

حدیث نبوی انما مذنبنا العلم و علی باجبار کے توہمات جاروب مصفی است و سبلی
 در تاریخ الخلفاء و این المجرور صوب حق محقر آنرا بطریق حسن نقل کرده اند و مؤمنان
 حدیث ترمذی است کہ از امیر المومنین منقول است کہ فرمود قال صلعم انادوا بالحکمة
 و علی باجها و موکہ آن حدیث نبوی علی باب حطہ من دخیل من مناہن
 حج عنہا کان کافرا کافی مود القربا و الصو لعمق الموقر ^{۱۲۳ و ۹۶}
 است کہ این حدیث بدین عمر آورده کہ فرمود علی بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 یصح کل باب الف باب الخیوطی در لالی مصنوع بعد نقل در این تفسیر مکرر
 پس حدیث در شان شیخین متعلق بیاب واحد ہم مذکور شدہ است پس چنانکہ توہم میر
 کہ صاحب ابواب الوفا علم گنہ از جہلا بفرماید و مہم این معنی اخبار بسیارند خوب
 طوالت اعتنا کرده ام کہ بتقل آرم ہم آگہ اوصافے او در اسناد و خطبات است با اعتماد
 تتبع قرآن احوال نہ بنابر اخبار و سیر رجال و این بہان آبلہ سوزان است کہ کفار سلف
 و خلف بشان بقرہ زمان از شدت بغض و عدوان ہمچنین قرآن احوال دارند کہ آنحضرت
 صلعم محض امی و ناخواندہ بود و اخبار گذشتہ از اخبار یہود قبل از زمان بعثت دریافتہ
 و علم سحر و کہانت از انہا تعلیم یافتہ بود فہند امثل ذلک فابو جواہرکم فہو جواہرکم
 از تصحیح کتب اخبار و سیر ثابت کہ ماہین امام المشرقین و شیخین تبارک کلی بود چنانچہ در
 مقدمہ مبارک پیغمبر جناب ولایتیاب شیخین را کاذب و غادر و خائن و آثم میدانست
 کہا ہونی الصیح لسلطہ صراحتہ و فی صحیح البخاری یلفظ کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
 ایہام محترمانہ ^{۱۲۳} و کافر و ملحد و زندیق سے شمر داما ہم البخاری ازین الفاظ
 بہان تادمہ اللاحادیت التي ظاہرہا نقل علی صحابی لایقع فی نہ و ایتر الشقات

كما اکتف التواوی بذالستنی مناقب علی فی شرح المسلم اجتناب فرموده کذا و کنا
 گفته است و صاحب در اسات اللیبیب و بعد ان علیاً لم یبال بخلاف عمر و عثمان
 ولم یتوقف بحسن الظن الی عمر فی ان لیسجد یتالیعنی علی بن ابیطالب و در مخالفت
 عمر و عثمان ~~تنبیهاست~~ و هیچ پروانه تفسیر نمود و در نقل حدیث عمر حسن ظن نمی کرد
 الامامة این قیبه مذکور است که جناب امیر و امر بیعت گرفتن از
~~فرموده~~ که بیعت که من بر سیرت شیخین بیعت میکنم فرموده آنها کانا عاملین بالجوهر
 و قریب تر از این معنی در تاریخ الخلفاء در روایت عبد الرحمن بن حوف مذکور است که
 اجتناب ولایت ما بر سیرت شیخین بیعت گرفتن را اختیار فرموده و آنان مجتنب
 بودند درین حالت تبارک و ظهور و فور کر اهت و اجتناب کلی که امم عاقل این
 قراین حال و در او آمده مذکور امر واقع تجویز خواهد نمود و لا و ان که مذکور است
 تعداد از خطبات چه قدر و قاحت است که شهادت زنده بر ابطل و تکذیب ولی
 الا ان موجود است و آن خطبات فصاحت سلمات و بلاغت آیات جناب ولایت
 هستند که در کتاب بیخ البلاغ و دیگر کتب اسلامیه منقول اند که قصار عرب یکسال قدر
 کلام معجز نظام اجتناب علیه السلام متعجبی باشند چنانچه از جلال کل خطب در مطالب
 استول مذکور است یا نه قال بن طلحة الشافعی نقل ان جماعة حضره والدی علی و
 تذاکروا فضل الخطب و ما فیها فقالوا لیس فی الکلام اکثر من الالف و یتعذر التعلق
 ید و نفا قال لهم فی الحال خطبة من غیر سابق فکرة و لا تقدم روية و معروها
 و لیس فیها الف و هی هذاه صحت من غطت منته و سبقت نعمته و تمت کلمة
 یعنی یک جماعت عرب بخدمت حضرت ولایت مرتبت حاضر بودند و ذکر فضیلت

خطبہ واجبہ دوران است میفرمود و گفتند کہ در کلام اکثر انما الف تدریجی عرف نئی آئیند و
گویائی بدون ایتان الف مستدر است پس جناب میر علی الوقت بلا فکر و بلا تدبیر
تا بل خطبہ سلسلہ کلام بر خوانند کہ دوران حرف الف سیامه وان این است حکمت
موت عظمت و متنتہ کہ بر چند اوراق است و این ملکہ قدسیہ بر توغل علم و ہی بدیہ
الدلائل است اکنون از حال شیخین کاظمین سند آری انکہ خطبہ ایست ایشان کجا می باشد
و چند وقت در فصاحت و بلاغت دارند و چرا بدین اشاعت ترسیدہ آمدند و حضرت
ایشان بکرام اوقات استعداد علمی حاصل نمودند تا کہ از وفور علم آنها استمداد نمودی
حال انکہ بزبان رسالت عمر بانی شیخین چنانکہ گذشت در جہالت بیرفت و در عهد خلافت
و تحصیل از قسین و احبار یہود و عمر ایشان بسیر آمد کہ حضرت و قول عمر الہاق الصفح
بالاصواق و قول صدیق عتیق کنت بخیرکم و علی فیکم کما مضی چگونه بدین خطبہ رسالت
ماہذ الاخلاق جمیع واقعات عظیم و حال سیر سز نکال عثمان جیاسگال و چند
تا بلدی از علوم رسمی حافظ سید علی در تاریخ الخلفاء بر بعد جیاسین اشارت فرمودہ است
در اولیات از ابن سعد و اول من اخرج علی فی الخطبہ یقال لہا الناس بان اول من
صعب وان بعد الیوم ایا ما وان عیش ما تم الخطبہ علی وجہ او ما کتا خطبہ او وسیع لنا
الشریعۃ عثمان اول کسے ہست کہ بر منبر خلافت برائے خطبہ خواندن بدیش لمزید و
گردید پس بکلمات معذرت گفت ایہا الناس این اول و ابتدا مرکوب بر منبر است
کہ صعب و سخت آمد و ہر آنکہ بعد از روزی آید اگر زندہ با تم بشما خطبہ ایبارم آنکہ
حق خطبہ ہا است و ما تیویم خطبہ گویان و قریب است کہ خدا ما را تعلیم فرماید و ہستی
و قرع سمع لشذیہ چشم کسے دیدہ کہ خطبات فیصیر یا سفیہ از خلفاء ثلاثہ زید قریب اللہین

واسفار گرویده و احرار امانت آنها را بپیران فوائد سجیده و یا سبکبار سرگذاشته و از آنها
علم و معرفت آموخته اند و فی نفس الامر سه در فضیلت پند حق را یاد گیرید و آنچه گفته
تست اعمی چون بصیرت و ظاهر وجه آنست که علم آن صفت علیه خصوصاً علم و بهی
مدنی می باشد که هر که در معنی که العلم را علی الظاهر شناخت می تواند کرد و از آن معرفت
تصدیقی نائب نبی حاصل می شود و در عرف ملوک هم شائع و مرسوم است که عالم
اصار و سفر و دیار را که ممالک دیگر می روند شکر بدست خط خاص میدهند تا و توفیق ایشان
از و بجای باشد و ضرورت اینچنین سندان عالم قدس بر آنست که عالم شهود که بر آنست تصدیق
سه نه که می رود آنجا نه که می آید از اہم مہمات ہر آن کو فرستادہ الہی لازمی
کہ سند و بیستہ قدسی وارد پس آن سندان صفات او تم علم قدرت اشہر واجل است
فعلی ذلک بر آنست طمانینت عباد از ابتدا کے یعنی پیغمبران مستقر مانده کہ از حضرت
باری تم از شعبہ علم الہی علم لدنی و انطل قدرت نامتناہی معجزات بر آنست شناخت و آگہی
معجزات انبیاء عطا و شد ازین عمر بخلیفہ پیغمبر یا صلیم لازم آمد کہ او علم لدنی و معجزہ و
از درگاہ الہی وارد کہ ہمین بر آنست شناخت و تیسر خلیفہ بر حق و کار است تا بلاتر و دیگر
او حاصل شود پس ظہور معجزات کثیرہ از جناب ولایت مآب زبان زد خلاق اند و
مشہوریدر جہ قلاق یک قلع باب خیر کہ اشہر ولایات است از دست زبردست باون
رب العزۃ بر آنست سند خلافت واجل کرامت کفایت دارد قال اللہ تم و ماکان
من رسول ان یاتی بآیۃ (ای معجزہ) الا باذن اللہ ازینجا ظاہر شد کہ قلع باب
از باب العلم باون اللہ گرویده است و ہمین جہ قاطعہ شرعیہ بر آنست افضلیت و اولویت
و وزارت و التحاق بر رسول اللہ و برگزیدگی و ارتضای جمعی مرتضی امام الہدی است

که این چنین کرامت آن باری الایاؤن اللہ تعالیٰ انبیا زکے و دیگر انصیب نشده است
 و زمین اشهر صفات برکے معرفت نائب خواجه کائنات است و معنی زیر زمین استیاری من
 که التوریه بر خود اخذ نماید پس آنچه بار زومہ رسالت بود آنرا جناب میر باطهار سمجھه تحمل
 کرد و بدو الباقی سیاقی تعالیٰ رسول الله صلعم انما صدیق الله العلم و علی یا ایها اهل الله
 تعالیٰ و لیس البران تا اوالیوت من ظهورها و اولکن البزم من اهل الله و اهل البیت من
 ایها حال البیوت بیوست و تحقیق محقق آمد که با ریافتن بی بیت مدینه شریعتی
 رجوع آوردن بدر پاک باب العلم بدست نمی آید که زمین بر و تقوی است و دیگران
 بیوستن از قبیل بیان تا اوالیوت من ظهورها و مخالف صراط سوی می باشد
 و پوشیده ماند که علم و معجزه چون کتبه بعلم باری تعالی و قدرت مطلقه دارد خاصان او
 صفت معصومیت است تا صاحب او دعوی خدائی نماند و از جاده شریعت سر
 تجاوز نکند و احکام شایع بماند و امت را بعینها برساند و بر قول و استنباه سهو
 خطا و جورانی نشود و قول زمین قول شایع حقیقی یا طینان کلی متیقن گردد و عصمت
 شاه ولایت و اولادش علیهم السلام باریه تطهیر بر بکثان ظاهر و عیان است پس
 زمین حضرت اوصیا و اولیا رسول اللہ ص باشد آنکه از مسائل شرعیه تا بیدارند
 اگر چه استیلا و خلافت و بیوی رسیدند آنچه حق فالق خلیفه دین است لان البتی قال
 انما الارض لله و لرسوله کما فی البخاری۔

معیار سوم

قوله تعالیٰ یعدی الی الحق الحق ان یسبح الله لا یدعی ان یعدی فانکم